

تحقیقات و اسناد تاریخی پس از انقلاب اسلامی ایران

سخنرانی در همایش اسناد و تاریخ معاصر
تهران، ۲۵ آذر ۱۳۸۱

عبدالله شهبازی

قبل از شروع بحث اصلی باید دو مقدمه عرض کنم، یکی درباره تعریف سند و دیگری درباره مفهوم تاریخنگاری معاصر. ممکن است این دو بحث با عنوان سخنرانی من نامرتبط به نظر رسند ولی دقیقاً مرتبط است زیرا پژوهش‌های تاریخی پس از انقلاب باید سرانجام به تعریفی واحد از این دو مفهوم دست یابد.

تعریف سند

در بعضی از سخنرانی‌های دیروز آشفته‌گی‌هایی در تعریف سند دیده شد به نحوی که هر شیئی دارای ارزش تاریخی سند به حساب آمد؛ اعم از کتاب، نشریه، دیوارنوشته، سنگ‌نبشته و غیره و غیره. در واقع، دوستان منابع پژوهش تاریخی را با سند یکی گرفتند. از آنجا که این یک کنفرانس علمی است ضرور است ابتدا تعریفی از سند داشته باشیم:

فرهنگ وبستر "داکومننت"^۱ (سند) را چنین تعریف کرده است: <کاغذ مکتوب (دست‌نوشته یا چاپی) که حاوی اطلاعات یا شواهدی باشد.> توجه کنیم که کاغذ مکتوب با کتاب تفاوت دارد. طبق تعریف وبستر، کتاب عبارتست از <اثر مکتوب یا

1. Document

چاپی که معمولاً بر روی اوراق کاغذ مندرج است و به وسیله جلد به هم وصل شده‌اند.

سند تاریخی: به هر نوع منبع تاریخی نمی‌توان سند گفت. آقای رضا فراستی در مقاله خود که به همین همایش ارائه داده‌اند و در مجموعه مقالات آن چاپ شده، اسناد تاریخی را چنین تعریف کرده‌اند:

مجموعه نوشته‌ها و اوراقی که حاصل فعالیت‌های روزمره و مستمر دیوان‌های سابق و ادارات کنونی یا مجموعه نوشته‌های خاص رجال سیاسی، فرهنگی و غیره بوده و ارزش تحقیقی و اسنادی پیدا کرده است.^۲

این تعریف باید مشخص‌تر و دقیق‌تر شود. به نظر من، سند تاریخی به آن نوشته کاغذی (اعم از خطی یا ماشینی یا چاپی) اطلاق می‌شود که اولاً حاوی اطلاعاتی باشد؛ ثانیاً اصل آن به صورت کتاب یا نشریه یا هر شکل دیگر منتشر نشده باشد یا در شمارگان محدود منتشر شده باشد. امروزه، با پیشرفت علم و فن، باید اسناد صوتی، تصویری، رایانه‌ای و دیجیتالی را نیز در تعریف فوق ملحوظ داشت.

به مگنا کارتا سند تاریخی می‌گویند. این متن فرمانی است که جان لکلند (بی‌سرزمین)، پادشاه انگلیس، در سال ۱۲۱۵ میلادی صادر کرد و طی آن امتیازاتی به اشراف (بارون‌ها) داد. ولی کسی به اسکلت‌ها یا کوزه‌ها و سایر اشیاء باستانی متعلق به هزاران سال قبل در این کشور سند تاریخی نمی‌گوید.

به محل نگهداری کتاب کتابخانه می‌گویند، به محل نگهداری اشیاء تاریخی موزه و به محل نگهداری سند آرشیو (مرکز اسناد).

بنابراین، سکه را نمی‌توان سند محسوب کرد هر چند یکی از منابع مهم پژوهش تاریخی است. برای مثال، اشاره می‌کنم به تاریخ ساسانیان اثر لوکونین محقق روس که به‌طور عمده بر مبنای سکه‌های دوره ساسانی موجود در موزه‌های شوروی سابق تدوین شده و توانسته به ابعاد تازه‌ای از تاریخ آن دوره دست پیدا کند. روشن است که جای سکه در موزه است نه در مرکز اسناد.

من گمان می‌کنم یکی از عللی که سبب برخی سیاست‌گذاری‌های نادرست در سال اخیر شد که به ادغام سازمان اسناد ملی ایران در کتابخانه ملی ایران انجامید، حادثه‌ای حیرت‌انگیز و تأسفبار، همین ناآشنایی با مفهوم سند تاریخی باشد.

۲. رضا فراستی، "مروری بر کتاب‌های چاپ اول در موضوع اسناد تاریخی دوران قاجار، پهلوی و جمهوری اسلامی به زبان فارسی از آغاز تا پایان سال ۱۳۸۰"، مجموعه مقالات همایش اسناد و تاریخ معاصر، تهران: مرکز بررسی اسناد تاریخی، آذر ۱۳۸۱، ص ۱۷۴.

مبداء تاریخنگاری معاصر؟

آقای دکتر زرگری نژاد دیروز تعریفی از تاریخ معاصر به دست دادند و گفتند که مبداء تاریخ معاصر را از جنگ‌های ایران و روس می‌دانم زیرا از این زمان است که ایران وارد مدار روابط بین‌المللی جدید دنیای غرب شد؛ یعنی به‌طور جدی در معرض تهاجم استعمار جدید اروپایی قرار گرفت.

البته نظر دکتر زرگری نژاد نظر رسمی نیست. نظر رسمی، یعنی نظری که در دانشگاه‌ها تدریس می‌شود، مبداء تاریخ معاصر را از انقلاب مشروطه می‌داند، یعنی زمانی که گویا جامعه جدید / معاصر در ایران تکوین یافت.

نظر من متفاوت است. معتقدم که مبداء تاریخ معاصر را باید از تأسیس دولت صفوی در ایران محسوب داشت. تاجگذاری شاه اسماعیل اول در تبریز در سال ۹۰۷ هجری قمری / ۱۵۰۱ میلادی است. در سال ۱۷۲۲ اصفهان به تصرف قشون محمود غلزایی درآمد و سرانجام در سال ۱۷۳۶ میلادی با تاجگذاری نادر شاه افشار به‌طور رسمی به حکومت صفوی پایان داده شد. ولی در طول این دویست سال و اندی دولت صفوی چنان در فرهنگ ایرانی به‌عنوان حکومت مشروع ایران جایگیر شده بود که بعدها فتحعلی‌شاه قاجار ابتدا برای مشروعیت بخشیدن به سلطنت خاندان خود تبارنامه‌ای ساخت و قجرها را به خاندان صفوی منتسب کرد و بعد، که سلطنت قاجاریه تحکیم شد، با تدوین کتبی چون رستم‌التواریخ تلاش فرهنگی گسترده‌ای برای بی‌اعتبار کردن صفویه شروع گردید.

از تاریخ معاصر تعریفی مورد توافق همگان موجود نیست.

در تاریخنگاری جدید غرب معمولاً تاریخ را به چند مرحله تقسیم می‌کنند: ماقبل تاریخ یا پیش تاریخ،^۳ تاریخ باستان،^۴ تاریخ میانه،^۵ تاریخ مدرن،^۶ تاریخ معاصر،^۷ و تاریخ روز.^۸ معمولاً مبداء تاریخ مدرن یا جدید سال ۱۷۸۹ یعنی شروع انقلاب کبیر فرانسه به‌شمار می‌رود و تاریخ معاصر به تاریخ قرن بیستم اطلاق می‌شود. مثلاً مجله

-
3. Prehistory
 4. Ancient History
 5. Middle History
 6. Modern History
 7. Contemporary History
 8. Recent History

تاریخ معاصر،^۹ که به وسیله والتر لاکوئر^{۱۰} و ریچارد ایوانس^{۱۱} و استانیلی پاین^{۱۲} (محققین انگلیسی و آمریکایی دانشگاه کمبریج و دانشگاه ویسکانسین آمریکا) منتشر می‌شود، وظیفه خود را بررسی تاریخ قرن بیستم قرار داده است. یا رومانایی‌ها شروع تاریخ مدرن (جدید) خودشان را انقلاب ۱۸۲۱ به رهبری توودر ولادیمیرسکو^{۱۳} می‌دانند^{۱۴} و تاریخ معاصر را به تاریخ قرن بیستم این کشور اطلاق می‌کنند. ولی این دوره‌بندی چندان عمومیت ندارد. مثلاً، دانشگاه اسکس تاریخ معاصر را عام‌تر از تاریخ جدید تلقی می‌کند.^{۱۵}

بنابراین، ضرور است که ما نیز تعریف خود را از تاریخ معاصر ارائه کنیم. طبعاً ما نمی‌توانیم با معیارهای تاریخ غرب تاریخ خودمان را دوره‌بندی کنیم. مثلاً، مفهوم "تاریخ میانه"، که در تاریخنگاری غرب دوران موسوم به "قرون وسطی" یا "سده‌های میانه" اروپا را دربرمی‌گیرد، نمی‌تواند در تاریخنگاری ایران کاربرد داشته باشد زیرا یک مفهوم کاملاً خاص اروپای غربی است. این مفهوم در تاریخنگاری غرب نیز مورد مناقشه جدی است. یا انقلاب کبیر فرانسه به‌عنوان مبداء تاریخ جدید (مدرن) در ایران اصلاً قابل انطباق نیست. در اروپای غربی شاید انقلاب کبیر فرانسه مبداء شکل‌گیری "جامعه مدرن" باشد ولی در سایر مناطق این نقطه‌عطف مصداقی ندارد.

من آغاز تشکیل دولت صفویه را به‌عنوان مبداء تاریخنگاری معاصر می‌شناسم. مورخین دیگری نیز این نظر را دارند و چنان‌که از استدلال‌های شان برمی‌آید مبنای تقسیم‌بندی‌شان علاقه به صفویه است. ولی مبنای تقسیم‌بندی من ارزشی نیست بلکه بر دو بنیان نظری استوار است که هم دکتر زرگری‌نژاد، که جنگ‌های ایران و روسیه (یعنی آغاز وارد شدن ایران به مناسبات استعماری غرب جدید) را مبداء تاریخ معاصر می‌داند، و هم مورخینی که انقلاب مشروطه (یعنی تکوین جامعه جدید ایرانی) را مبداء تاریخ معاصر می‌دانند با آن توافق دارند.

9. *Journal of Contemporary History (JCH)*

10. Walter Laqueur

11. Richard J Evans

12. Stanley Payne

13. Tudor Vladimirescu

14. http://www.mnir.ro/exp/moderna/moder_uk.html

15. <http://www.essex.ac.uk/history/courses/ugcontemp.htm>

اول، به نظر من، آغاز تکوین غرب جدید نه انقلاب کبیر فرانسه بلکه آغاز موج تهاجم ماوراءبحار است که با سفر کریستف کلمب در سال ۱۴۹۲ میلادی شروع شد. این دوره تاریخی به طور جدی از سده شانزدهم میلادی شروع می‌شود. آغاز قرار گرفتن ایران در مدار غرب جدید نیز نه با جنگ‌های ایران و روسیه، یعنی تهاجم الکساندر اول (تزار انگلوفیل روسیه) به گرجستان ایران در سال ۱۸۰۲ میلادی و شروع جنگ‌های ایران و روسیه، بلکه ۸۰ سال قبل با تهاجم همزمان محمود غلزیایی، پطر کبیر روسیه و ابراهیم پاشا نوشهرلی و دولتمردان دوره لاله در عثمانی به ایران در سال ۱۷۲۲ میلادی است. این تهاجم سازمان‌یافته و یک تهاجم استعماری تمام و کمال بود که سرنوشت ایران را در سده‌های بعد رقم زد. در جلد پنجم *زرسالاران* درباره این تهاجم به طور مفصل بحث خواهم کرد.

دوم، طبق یک تعریف، تاریخ معاصر به دوره‌ای اطلاق می‌شود که تأثیرات آن در زمان حاضر هنوز قابل ارزیابی است.^{۱۶} من این تعریف را مبنا قرار می‌دهم. در واقع، در دوران صفویه بود که شاخص‌های اصلی جامعه امروزی ایران شکل گرفت: تثبیت تشیع به عنوان مذهب اکثریت مردم ایران، تثبیت مرزهای جغرافیایی ایران کنونی و بسیاری شاخص‌های اساسی دیگر که شرح آن به درازا می‌کشد. به این دلیل است که مورخینی مانند والتر هینتس، و بسیاری مورخین دیگر، دولت صفوی را سرآغاز تشکیل دولت ملی در ایران می‌دانند.^{۱۷}

به عبارت دیگر، تاریخ ایران از سده شانزدهم میلادی، که مصادف با ظهور و تهاجم استعمار جدید غربی نیز هست، تا به امروز یک مجموعه واحد و همبسته را می‌سازد که غیرقابل تفکیک است. اگر این دوران پانصد ساله در ذهنیت تاریخی ما گسسته به نظر می‌رسد، علت آن گسست در واقعیت تاریخی نیست بلکه فقر و ضعف تاریخنگاری ما است.

تحقیقات تاریخی پیش از انقلاب

مقام معظم رهبری در ۳ دیماه ۱۳۷۵ چنین فرمودند:

ما در زمینه تاریخنگاری عقب‌افتاده هستیم. طبیعت انقلاب کارهای ناسازمان‌یافته است. هرچه انقلاب مردمی‌تر باشد این خصلت بیشتر است. یک

16. <http://www.goethe.de/kug/ges/ztg/ein/enindex.htm>

۱۷. بنگرید به: والتر هینتس، *تشکیل دولت ملی در ایران: حکومت آق‌قویونلو و ظهور دولت صفوی*، ترجمه کیکاووس جهانداری، تهران: خوارزمی، چاپ دوم، ۱۳۶۱.

انقلاب مردمی حقیقی به این گونه عقب افتادگی‌ها مبتلاست. درست برعکس وضع ما در دوران پهلوی انجام گرفت. همان کسانی که سیاست را تعیین کردند، فرهنگ و تاریخنگاری را هم آوردند... تاریخ و ایدئولوژی دستگاه پهلوی از قبل آماده بود...

در واقع، حکومت پهلوی بر بنیان یک نیروی فکری قابل ملاحظه شکل گرفت. این تصویر نادرست است که گویا یک قزاق بی سواد کودتا کرد و حکومت پهلوی را تأسیس نمود. حکومت پهلوی تداوم آرمانی بود که تجددگرایان غربگرای ایران به طور جدی از دوره صدارت میرزا حسین خان سپهسالار یعنی از دهه ۱۸۷۰ میلادی به دنبال آن بودند. تجربه تجددگرایان غربگرای ایرانی به تدریج انباشته شد و سرانجام در دوره سلطنت احمد شاه قاجار در قالب رؤیای ایجاد یک دیکتاتوری مصلح شکل نهایی گرفت با همان مختصاتی که تجددگرایی طبق مدل غرب جدید را با آرمان‌های آرکائستی (باستان‌گرایانه) پیوند می‌زد. بنابراین، زمانی که سلطنت پهلوی شکل گرفت، گروهی انبوه از نخبگان فکری مجرب و باسواد حرکت برای پی‌ریزی یک فرهنگ جدید را ادامه دادند. در دوره سلطنت رضا شاه کتاب‌های مهمی تدوین و منتشر شد که پایه فرهنگ جدیدی را برای تمامی دوران ۵۳ ساله سلطنت پهلوی پی ریخت و برخی از بنیان‌های نظری این نوع از تاریخنگاری حتی امروز هم دوام آورده و در دانشگاه‌های ما تدریس می‌شود یعنی هنوز نیز تاریخنگاری رسمی (آکادمیک) تلقی می‌گردد. مثلاً، در زمینه تاریخنگاری باستان هنوز همان نگاهی غلبه دارد که به وسیله کتاب *تاریخ ایران باستان* میرزا حسن خان مشیرالدوله رواج داده شد.

البته منظور من این نیست که تاریخنگاری پس از انقلاب در همه چیز باید با تاریخنگاری قبل از انقلاب متفاوت باشد. منظورم این است که تاریخنگاری رسمی (آکادمیک) ایران در دوره پهلوی بر بنیان‌هایی شکل گرفت که در جهت توجیه یک ایدئولوژی جدید، ایدئولوژی حکومت مطلقه پهلوی، بود. این تاریخنگاری متحول نشده یعنی هنوز دیدگاه‌های مغایر با تاریخنگاری رسمی به حوزه تاریخنگاری دانشگاهی ما وارد نشده است. بعضی از این دیدگاه‌های مغایر از نظر علمی بسیار جدی‌تر از دیدگاه‌های رسمی است؛ مثلاً، تاریخنگاری رسمی ما بر بنیاد نظریه استبداد شرقی شکل گرفته است؛ یا تاریخنگاری باستان ما بر بنیاد نظریه چراگاه یعنی مهاجرت قومی به نام آریایی به فلات ایران. این دو بنیاد نظری از منظر تحقیقات جدی تاریخی قابل دفاع نیست.

تحقیقات و اسناد تاریخی پس از انقلاب

در دهه اول پس از پیروزی انقلاب اسلامی (۱۳۵۷-۱۳۶۷) کار اساسی در زمینه تحقیقات تاریخی صورت نگرفت ولی در این دوره بنیان‌های تحولی بزرگ شکل گرفت که به تدریج در دهه دوم انقلاب شکوفا شد.

در دهه اول انقلاب بیش‌تر کتاب‌ها و اسنادی که در زمینه تاریخ معاصر از سوی هواداران انقلاب منتشر می‌شد، از سه ویژگی اساسی برخوردار بود: اول، شعاری بود؛ دوم، روح افشاگری بر بعد تحقیقی آن غلبه داشت؛ سوم، متأثر از برخی پیشداوری‌ها و الگوهای نظری بود که در دهه ۱۳۴۰ شمسی بر اندیشه سیاسی مبارزان مسلمان غلبه یافته بود. اگر به یاد داشته باشیم، اسناد ساواک در آن دوران نیز گاه‌به‌گاه منتشر می‌شد ولی با هدف افشاگری. البته منظور من تمامی کتب منتشر شده در این دوران نیست بلکه گرایش عمومی چنین بود.

در این دوره، صرف‌نظر از جلد اول کتاب مهم نهضت / امام خمینی نوشته آقای سید حمید روحانی، دو اثر قابل ذکر منتشر شد که بر نگرش تاریخی نسل جوان انقلاب تأثیر جدی گذارد: اول، تاریخ معاصر ایران نوشته دکتر سید جلال مدنی؛ دوم، درس‌هایی از تاریخ نوشته مرحوم سید حسن آیت. هر دو اثر از منظر خاصی به تاریخ می‌نگریست و تحت عنوان دفاع از روحانیت شیعه و اسلام انقلابی در واقع از عملکرد یک جریان سیاسی معین (حزب زحمتکشان ملت ایران به‌رهبری دکتر مظفر بقایی کرمانی) دفاع می‌کرد. تأثیر این دو کتاب تا بدان حد بزرگ بود که این نوع نگاه، به غلط، به‌عنوان نگاه رسمی جمهوری اسلامی ایران به تاریخ معاصر تلقی می‌شد.

در میان نویسندگان و پژوهشگرانی که یا نسبت به انقلاب بی‌طرف بودند و در این زمینه سمت‌گیری خاصی نداشتند و یا معارض با آن بودند نیز تاریخنگاری معاصر مورد توجه جدی نبود. من کار مهمی سراغ ندارم که در این دوره از سوی آنان منتشر شده باشد به‌جز کتاب ایران در دو سده واپسین اثر احسان طبری.

در دانشگاه‌ها نیز تاریخ معاصر مورد توجه نبود و درس تاریخ با انقلاب مشروطه پایان می‌یافت. در زمینه انقلاب مشروطه نیز بحث اساسی صورت نمی‌گرفت.

بسیاری از کتاب‌های تاریخ معاصر که در این دوران منتشر می‌شد و مورد استقبال قرار می‌گرفت، به‌طور عمده تجدید چاپ کتب دوران قبل از انقلاب بود مانند فراموشخانه و فراماسونری اسماعیل رائین و تاریخ بیست ساله حسین مکی.

در واقع، تاریخنگاری معاصر در این دوره مبحثی خشک تلقی می‌شد و منابع در این زمینه بسیار محدود بود.

معهدا، در این دوره تحولی بزرگ شکل گرفت و آن انباشت کوهی از اسناد و مدارک مهم تاریخی بود که به دلیل وقوع انقلاب در تصرف نهادهای عمومی قرار گرفت. مصادره اموال قریب به ده هزار خانواده به وسیله دادگاه‌های انقلاب تحولی بزرگ در این حوزه ایجاد کرد. بعضی از این خاندان‌ها- مانند خاندان‌های پهلوی، علم، قراگوزلو، بوشهری و غیره و غیره- انبوهی از اسناد مهم تاریخی در تصرف داشتند که اگر انقلاب تحقق نمی‌یافت این اسناد شاید برای همیشه مدفون می‌شد. در دوران نخست‌وزیری آقای میرحسین موسوی و ریاست آقای طهماسب مظاهری بر بنیاد مستضعفان و جانبازان تمهیدی اندیشیده شد و مرکز اسناد بنیاد تأسیس شد به‌عنوان پشتوانه حقوقی بنیاد. این همان نهاد مهم اسناد و تحقیقات تاریخی است که بعدها به‌صورت مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران تجدید سازمان یافت و فصلنامه تاریخ معاصر ایران را منتشر نمود.

سازمان اسناد ملی ایران نیز در اواخر همین دوره از حالت قبلی خارج شد و به تدریج به یک نهاد پویای اسنادی- پژوهشی بدل گردید و به انتشار نشریه گنجینه اسناد دست زد. دکتر کیانی در سخنان خود مطالب مفصلی در این زمینه بیان کردند و مقایسه مهمی به‌دست دادند: در زمان پیروزی انقلاب اسلامی در این سازمان تنها یکصد هزار برگ سند موجود بود که اکنون به ۲۰۰ میلیون برگ سند افزایش یافته و حدود ۵ میلیون برگ آن به سند دیجیتالی تبدیل شده و به‌وسیله رایانه قابل استفاده است.

استقبال حیرت‌انگیز و غافلگیرکننده از کتاب *ظهور و سقوط سلطنت پهلوی*، که در بهمن ۱۳۶۹ منتشر شد و در سال ۱۳۷۸ (چاپ نهم) شمارگان آن به ۱۴۷ هزار دوره و امروزه (چاپ چهاردهم) به حدود ۱۷۰ هزار دوره رسیده، نقطه‌عطفی در پژوهش‌های تاریخی پس از انقلاب به‌شمار می‌رود. انتشار این کتاب نشان داد که تاریخ معاصر از یک مبحث خشک و بی‌روح به یک حوزه پویا و مورد علاقه بخش مهمی از جامعه تبدیل شده است. در این زمینه، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی نقش مهم و ماندگاری ایفا کرد.

ویژگی تحقیقات تاریخ معاصر در دهه دوم انقلاب همین زنده بودن و پویایی آن و پاسخگویی به عطش جامعه برای شناخت تاریخ خود است.

تأسیس مرکز بررسی اسناد تاریخی نیز یکی از نمادهای این تحول است. این نهاد برای نخستین بار، به‌شکلی که شائبه سانسور و گزینش اسناد را تا حدود زیادی از میان برد و اعتماد افکار عمومی و محققین را جلب کرد، انتشار اسناد اطلاعاتی و امنیتی را به‌شکل کتاب آغاز نمود. این رویه در جهان بی‌سابقه است. برای مثال، دولت بلشویکی

پس از انقلاب ۱۹۱۷ اسناد اوخرانا (سازمان اطلاعاتی و امنیتی رژیم روسیه تزاری) را منتشر نکرد در حالی که این اسناد از اهمیت تاریخی بسیار برخوردار بود. در بریتانیا، که به دلیل مراکز مهم سند آن شهرت جهانی دارد و در این زمینه پیشکسوت محسوب می‌شود، علنی کردن اسناد اطلاعاتی تنها از سال ۱۹۹۳، یعنی نه سال پیش، آغاز شد. تا این زمان دولت بریتانیا اسناد تاریخی سرویس‌های اطلاعاتی و امنیتی خود را در اختیار عموم نمی‌گذارد. آخرین اسناد اطلاعاتی انگلیس که در اردیبهشت امسال (مه ۲۰۰۲) علنی شد به دهه ۱۹۲۰ میلادی و صعود استالین به قدرت تعلق دارد. این اسناد کاملاً دستچین شده است. هنوز درباره نقش سرویس اطلاعاتی انگلیس در دو کودتای بزرگ در ایران، کودتای ۳ اسفند ۱۲۹۹ و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، هیچ سندی در اختیار محققین قرار نگرفته است. درباره اسناد سیا و ماجرای عجیب امحاء اسناد کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ایران در کتاب *نظریه توطئه سخن گفته* و در مقاله‌ای با عنوان «شاپور ریپورتر و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲» (فصلنامه *تاریخ معاصر ایران*) به‌طور مشروح‌تر بحث خواهم کرد. به‌رغم انتقادهایی که می‌توان به برخی از انتشارات مرکز بررسی اسناد تاریخی وارد کرد، و اینجانب این انتقادات را مکرراً به گردانندگان مرکز فوق-میزبانان محترم ما در این همایش - گفته‌ام، تأسیس و فعال شدن این مرکز خود یکی از نمادهای تحول بزرگی است که در حوزه تاریخنگاری معاصر ایران در دهه اخیر شکل گرفته است.

در همین دوران، یعنی دهه اخیر، موجی از علاقه به تاریخنگاری معاصر نیز در میان ایرانیان خارج از کشور شکل گرفت و به تولید کتاب‌های متعدد انجامید. دامنه این موج در سال‌های اخیر به داخل ایران نیز تسری یافته است. این موج بعضاً از سوی پژوهشگرانی است که خود را بی‌طرف و مستقل می‌دانند و بعضاً از سوی کسانی که نگاه خصمانه به انقلاب و جمهوری اسلامی ایران دارند. گروه اخیر به موج تاریخنگاری برخاسته در دهه دوم انقلاب با خصومت و عناد می‌نگرند. پرداخت و اشاعه مفاهیمی مانند «نظریه توطئه»، که ابتدا از سوی دکتر پرواندا آبراهامیان و در مقابله با کتاب *ظهور و سقوط سلطنت پهلوی مطرح شد* و بعد دکتر احمد اشرف آن را تئوریزه کرد، یک نمونه از این مقابله است. به گمان من، *خاطرات علم* نیز با انگیزه مقابله با *خاطرات فردوست* تدوین و منتشر شد. یکی از جدیدترین نمونه‌ها را در زندگینامه هویدا اثر دکتر عباس میلانی می‌یابیم. نویسنده نه تنها از انبوه اسناد ایرانی برای تدوین کتاب خود استفاده نکرده بلکه برخی نظرات تخریبی و منفی را نیز علیه مراکز اسناد و مؤسسات پژوهش تاریخی بیان داشته است. و یا در کتابی که آقای فرج سرکوهی منتشر کرده، درباره فعالیت اسناد تاریخی ایران چنین آمده است:

مرا... به اسنادشان نیز اعتمادی نیست که... دیدم بی پروا سند جعل می کنند. دیدم که در پرونده های زمان شاه... دست می برند... دیدم که برخی اسناد پرونده را از بین می برند و اسنادی جعلی بر پرونده اضافه می کنند که مورخان آینده... را فریب دهند.^{۱۸}

این گونه تبلیغات تخریبی در مقابل کتب و اسنادی که از سوی مراکز اسناد و تاریخ معاصر منتشر می شود نمی تواند مؤثر باشد. خواننده و پژوهشگر خود دارای قوه داوری و تمیز است و مثلاً با مطالعه کتبی چون *اسناد آیت الله کاشانی* یا *خاطرات شمس قنات آبادی* یا *اسناد خلیل ملکی* به سادگی می تواند تشخیص دهد که آیا این اسناد یکسویه و گزینشی است یا خیر.

کاستی های مراکز اسناد و تحقیقات تاریخ معاصر

به رغم این تحول واقعاً بزرگ که در دهه اخیر رخ داده، باید کاستی ها و معایب کار را نیز دید:

۱- بزرگ ترین نقیصه تحقیقات تاریخ معاصر کمبود نیروی انسانی مجرب و پژوهشگر حرفه ای و مشکلات مادی پژوهشگران موجود است. متأسفانه، این رویه معتاد و رایج جهان سومی که سیاست گذاران و مدیران را به کارهای نمایشی برمی انگیزاند، در ایران نیز رواج دارد و این امر در عرصه تحقیقات تاریخی نیز نمود می یابد. در این چارچوب، در عمل و نه در حرف، نیروی انسانی، یعنی اندیشه و خلاقیت و دانش و تجربه پژوهشگر، اهمیت چندان ندارد و تصور می رود که می توان به سادگی از هر نیروی نامجرب و غیرمتخصصی استفاده پژوهشی کرد. هزینه ای که صرف مواد غیرانسانی پژوهش، مانند ساختمان و غیره و غیره، می شود بسیار بیش از هزینه ای است که صرف پژوهشگر- یعنی حفظ و حمایت مادی و معنوی از پژوهشگران موجود و پرورش پژوهشگران آینده- می شود. تعداد پژوهشگران تاریخ معاصر که به صورت حرفه ای کار می کنند، یعنی تنها از این طریق ارتزاق می کنند، بسیار محدود است. روشن است که بدون وجود یک گروه محقق حرفه ای از رشد و شکوفایی تحقیقات در هر عرصه ای، از جمله تحقیقات تاریخی، نمی توان سخن گفت.

۲- نقیصه بزرگ دوم، مدیریت های غیرحرفه ای و پاره وقت است و گرایش این مدیران به تبدیل مؤسسات و مراکز تحقیقات تاریخ معاصر به دیوان سالاری های

۱۸. فرج سرکوهی، یاس و داس، سوئد: نشر بارن، چاپ اول، ژانویه ۲۰۰۲.

نمایشی. متأسفانه، این به یک سنت مخرب تبدیل شده که مدیرانی که از مشاغل مهم اجرایی کنار گذارده می‌شوند، یا موقتاً به این مشاغل دسترسی ندارند، در رأس مؤسسات پژوهشی منصوب می‌گردند و یا مدیرانی که در مشاغل مهم اجرایی جای دارند، به هر دلیل، همزمان ریاست مراکز پژوهشی را نیز به دست خود می‌گیرند و آن را در حاشیه‌ای از کار خویش قرار می‌دهند. روشن است که بدون مدیران تمام‌وقت و متخصص و کارآمد از شکوفایی مراکز پژوهشی نمی‌توان سخن گفت.

۳- سومین نقیصه عمده، گرایش به کارهای کمی و نمایشی است. باید بیاموزیم که کمیت نمی‌تواند پاسخگوی نیازهای فکری و پژوهشی جامعه باشد. کمیت باید با کیفیت مطلوب توأم باشد و کمبود نیروی پژوهشی طبعاً این کمیت را محدود می‌کند. آنچه می‌تواند به شکوفایی پژوهش تاریخی در ایران بینجامد، افزایش تعداد کتبی نیست که در این حوزه منتشر می‌شود، بلکه تولید پژوهش‌های جدی، عمیق و بکر است که بتواند در حوزه اندیشه تاریخی و سیاسی تأثیر بگذارد.

۴- نقیصه بزرگ دیگر، عدم دستیابی محققین و علاقمندان به اسناد یا وجود محدودیت‌های فراوان در این زمینه است. این نقصان به‌ویژه در مورد اسناد تاریخی وزارت اطلاعات صادق است. شایسته است که مسئولان محترم این وزارتخانه به تفکیک اسناد تاریخی وزارتخانه متبوع دست زده و تمهیدی بیندیشند که این اسناد، طبعاً طبق ضوابط معقول، در دسترس پژوهشگران قرار گیرد.

۵- پنجمین نقیصه اصلی، وجود انبوهی از مهم‌ترین اسناد تاریخی ایران در وزارتخانه‌ها و سازمان‌هایی است که خود را موظف به ارائه آن به محققین یا انتقال آن به مراکز اسناد کشور نمی‌دانند. از مهم‌ترین این مجموعه‌ها باید به اسناد تاریخی وزارت نفت و اسناد مراکز نظامی و انتظامی اشاره کرد. شایسته است که این نهادها یا به تأسیس مراکز اسناد خود همت گمارند و یا این اسناد را به سازمان اسناد ملی ایران انتقال دهند. از میان رفتن این اسناد لطمات جبران‌ناپذیری به تاریخنگاری ایران وارد خواهد ساخت.

تمرکز یا عدم تمرکز؟

بحث تمرکز یا عدم تمرکز مراکز اسنادی نیز از مباحثی است که به آن می‌پردازم: تمرکز مراکز اسناد نه ممکن است نه مفید. این تمرکز به ایجاد یک نهاد دولتی و دیوان‌سالاری حجیم خواهد انجامید با تمامی بلایایی که چنین دیوان‌سالاری‌هایی می‌تواند بر سر پژوهش و پژوهشگران بیاورد. مثلاً، فرض کنید که تمامی مراکز اسناد

ایران در یک نهاد متمرکز شود و این نهاد در انحصار رئیس و مدیرانی کج سلیقه و خدای نکرده مغرض قرار گیرد. در صورت تحقق چنین احتمالی می‌توان تصور کرد که چه ضربات سهمگینی بر تاریخنگاری نوپای معاصر در ایران وارد خواهد شد. الگوی مدافعان نظریه تمرکز یکی حکومت صدام حسین در عراق است که به ایجاد یک مرکز اسناد بزرگ دولتی دست زد و دیگری تجربه حکومت حافظ اسد در سوریه که گویا چنین کرد. در سایر کشورهایی که تنها یک مرکز اسناد وجود دارد، به دلیل فقدان پژوهش تاریخی جدی در آن کشورهاست. ایران نیز در دوره پهلوی تنها یک مرکز اسناد داشت که در اواخر عمر آن تأسیس شد.

در بریتانیا، که دارای مهم‌ترین مراکز پژوهشی و اسنادی تاریخ معاصر در جهان است و الگوی آن می‌تواند به‌عنوان موفق‌ترین الگو مورد توجه باشد، تعدد مراکز اسناد کاملاً رسمیت دارد. این درست است که مرکز اسناد ملی بریتانیا (پی. آر. او.)^{۱۹} متولی اسناد دولتی است ولی توجه کنیم که هنوز مرکز اسناد وزارت سابق امور هندوستان (اینڈیا آفیس) به‌عنوان یکی از مراکز مهم اسناد بریتانیا به حیات خود ادامه می‌دهد و هیچ تلاشی برای ادغام آن در پی. آر. او. صورت نمی‌گیرد. به‌علاوه، بسیاری از اسناد مهم انگلیسی در مراکزی مانند کتابخانه بادلین (آکسفورد) و کتابخانه‌ها و مراکز اسناد متعدد و فراوان این کشور نگهداری می‌شوند. این وضع کاملاً رسمیت یافته و نهادینه شده است. در ایالات متحده آمریکا و در سایر کشورهای غربی نیز وضع به همین گونه است. در هند نیز چنین است و علاوه بر آرشیو ملی هند، که متولی رسمی اسناد تاریخی غنی این کشور است، ده‌ها مرکز اسناد موجود می‌باشد.

با تشکر